

## علل عقب ماندگی ایران نسبت به غرب

ابراهیم حاجیانی<sup>۱</sup>

### چکیده

بحث درباره علل عقب ماندگی ایران (جوامع اسلامی) نسبت به غرب در کشور ما سابقه ای به اندازه تاریخ مواجهه ما با غرب مدرن دارد، هرگز از رونق نیفتاده است. دکتر سید جواد طباطبایی یکی از صاحب نظران این حوزه است. حاصل تلاش های فکری ایشان برای درک ماهیت غرب و علل عقب ماندگی ایران و خلق مفاهیمی چون زوال اندیشه سیاسی، نظریه انحطاط و نقدهای ایشان بر آرا و آثار دیگران همواره چالش برانگیز بوده است. رویکرد طباطبایی در مواجهه با انحطاط ایران رویکردی فلسفی است و از راه ایجاد مفاهیم و دستگاه فکری برای درک تاریخ ایران و علل انحطاط تاریخی ایران راهی به سوی نوعی نوزایش ایرانی بگشاید.

واژگان کلیدی: اندیشه ایرانشهری، نظریه شاهی آرمانی، زوال اندیشه سیاسی، نظریه انحطاط، صاحبزنان ایرانی

### ۱- مقدمه

بر خلاف بسیاری از صاحب نظران که به علل توسعه نیافتگی ایران از دیدگاه علوم اجتماعی بحث کرده اند، نظرگاه طباطبایی نظرگاهی فلسفی است. اندیشه، به طور خاص اندیشه سیاسی، موضوع اصلی پژوهشهای ایشان بوده است. باید توجه داشت که ایشان عامل ذهنی را تنها عامل موثر در عقب ماندگی ایران نمی داند بلکه به نظر ایشان در اثر هجوم بی امان اقوام و غدر زمان "سامان سخن گفتن" در ایرانیان گسسته شده است و این خود ایرانیان را به نوعی زوال تدریجی عقل مبتلا کرده و توان اندیشه خردگرا را از آنان سلب کرده است و از این رو شایان توجه ویژه است. (طباطبایی، ۱۳۸۰)

طباطبایی در بررسی علل ناکامی ایران در دستیابی به توسعه بیشتر به عوامل داخلی اهمیت داده است. از دید وی ناتوانی در درک انحطاط به صورت نوعی کوری در بررسی

<sup>۱</sup> دانشیار دانشگاه شاهد

وضع خود و علل موجدۀ این وضع موضوع بحث است. تبیین "نظریه انحطاط" یعنی چارچوب مفهومی خردمندانۀ برای درک این وضع چاره‌ای است که طباطبایی پیشنهاد می‌کند تا در نهایت به غایت تلاش‌هایش که در واقع دستیابی به تجدد در مسیری ایرانی است رسید.

## 2- روایتی از تاریخ

درک دیدگاه‌های طباطبایی بدون اشاره به روایتی که از تاریخ ایران و تاریخ اندیشه سیاسی آن دارد امکان‌پذیر نیست. طباطبایی تحول تاریخی "ایران زمین" و به تبع آن تاریخ اندیشه در ایران را به دو دوران جدید و قدیم تقسیم می‌کند. دوران قدیم از آغاز پادشاهی هخامنشیان تا جنگ چالدران می‌شود و دوران جدید از ایجاد مشروطه در ایران شروع شده است. در این میان طباطبایی سالهای مابین شکست جنگ چالدران و جنگ‌های ایران و روس را دوران گذار نامیده است به معنی برزخی که بین قدیم و جدید وجود داشته است.

نکته اساسی در روایت طباطبایی از تاریخ ایران در این است که وی ضمن اشاره به نظر بعضی محققین متاخر (مانند ژاک ل گف) مدل تقسیم‌بندی که بعضی از اسلام‌شناسان و ایران‌شناسان از آن پیروی می‌کنند و سیر تاریخ ایران را از سیر تاریخ اروپا قیاس می‌گیرند مورد تردید قرار می‌دهد. به نظر طباطبایی به کارگیری مدل تقسیم‌بندی تاریخ اروپا در حوزه‌هایی غیر از حوزه اروپای مسیحی محل اشکال است.

از نظر طباطبایی تفاوت مهم بین سیر تاریخ در ایران نسبت به اروپا در ایران در آن است که "قرون وسطی" در آن بعد از دوران نوزایش آن به وقوع پیوسته است. او دوران رواج خردگرایی قرون سوم و چهارم هجری را که به طور خاص با پادشاهی دودمان‌های ایرانی از قبیل آل بویه، سامانیان و صفاریان همزمان بوده است، دوران نوزایش در تاریخ ایران می‌خواند و آنچه که پس از ضعف و زوال در خردگرایی و به طور خاص پس از تسلط شاهان ترک تبار و ایلغار مغول رخ نموده است قرون وسطای ایران می‌داند.

به نظر طباطبایی بر خلاف اروپاییان، ایرانیان از درون قرون وسطای تاریخی خود، به اجبار و به دلیل آشنایی با غرب جدید به دوران مدرن قدم گذاشته‌اند.

### 3- زوال اندیشه سیاسی

زوال اندیشه سیاسی یکی از مفاهیم اصلی در درک دستگاه فکری جواد طباطبایی است. به اختصار زوال اندیشه در ایران به معنی از دست رفتن تدریجی توان اندیشه خردگرایانه و پس از تسلط ترکان بر ایران و به ویژه پس از هجوم مغولان است.

#### 4-1- سه منبع

درک اندیشه سیاسی ایران قدیم و زوال آن مستلزم آشنایی با منابع اندیشه سیاسی آن است. اندیشه سیاسی به معنی هر نوع تاملی درباره سیاست در ایران دوران قدیم ریشه در سه منبع داشته است: (1) اندیشه‌های ایرانشهری یا همان اندیشه‌های سیاسی متأثر از ایران باستان (2) فلسفه سیاسی: اندیشه‌های فلسفی ماخوذ از فلاسفه (به طور عمده افلاطون و ارسطو و پیروان متأخر آنها (3) اندیشه‌های برگرفته شده از سنت اسلامی عربی (طباطبایی، 1377). در ابتدا لازم است که درباره هر یک از آنها مختصر توضیحی داده شود

#### 4,1,1. اندیشه ایرانشهری

از نظر طباطبایی در اندیشه ایرانیان از دوران باستان نوعی نظریه درباره سیاست وجود داشته است و پس از ورود اسلام به ایران نیز به گونه‌ای به حضور خود ادامه داده است که وی آن را نظریه پادشاهی آرمانی ایران می‌نامد. در این دیدگاه نقش پادشاه در جامعه ایرانی سایه‌ای از نقش خداوند در کیهان تلقی می‌شد، پادشاه دارای فر کیانی بود که از طرف خداوند به او اعطا شده بود. ماندگاری فره ایزدی در شاه منوط به پایبندی به راستی و داد بود و در صورت ارتکاب دروغ و پلیدی فر کیانی از او ساقط می‌شد. پادشاه در اندیشه ایرانشهری نه مجری شریعت بلکه خود عین شریعت تلقی می‌شد. طباطبایی شاه ایرانی را خودکامه نمی‌داند و شاهنشاه را به صورت دولت دولتها و عامل ایجاد وحدت در کثرت اقوام، ادیان و خرده فرهنگهای ایران زمین می‌داند و شاه ایرانی را ملتزم به نوعی قوانین می‌داند.

طباطبایی از این رو نظریه را نظریه پادشاهی آرمانی می‌نامد که، در قیاس با آرمان شهر افلاطون، چنین پادشاهی جز در عالم خیال نمی‌توانست متحقق شود و تنها می‌بایست به صورت یک آرمان و یک افق به آن نزدیک شد و هر سلطنتی که به این چارچوب آرمانی نزدیک تر باشد مطلوب تر تلقی می‌شد.

اندیشه ایرانی‌شهری در دوره اسلامی عموماً در آن دسته از مکتوباتی متبلور می‌شود که طباطبایی آنها را سیاستنامه می‌نامد. سیاستنامه‌ها شامل بررسی و نقد سیاست بر مبنای اندیشه ایرانی‌شهری است. به طور عمده پنج دسته مکتوبات حامل اندیشه ایرانی‌شهری تلقی شده‌اند: 1) نوشته‌های سیاسی به معنی دقیق کلمه یا سیاستنامه‌ها که سیاستنامه (سیر الملوک) خواجه نظام الملک طوسی بهترین یا دقیق‌ترین آنها است. 2) تاریخ الوزرا (ها) کتابهای تاریخی 4) دریافت عرفانی اندیشه سیاسی ایرانی‌شهری که در برخی نوشته‌های عرفانی بروز یافته است. 5) مطالب سیاسی و اندرزنامه‌هایی که در نوشته‌های ادبی به شکل نظم و نثر گنجانده شده است (طباطبایی، 1375).

طباطبایی با بررسی نمونه‌هایی از متون فوق‌نشان می‌دهد که در این دسته نوشته‌ها هماهنگی و همسانی با متون و اندیشه‌های ایران باستان برقرار است به طور مثال بخشهایی از کتاب سیاستنامه خواجه نظام الملک طوسی با آنچه به اردشیر بابکان نسبت داده شده است مشابهت تام دارد. اندیشه ایرانی‌شهری از نظر طباطبایی در ذهن و روان ایرانیان همواره حضور داشته است و هر روز به رنگی در اندیشه‌های ایرانیان تجلی کرده است. به طور مثال به نظر طباطبایی اندیشه‌های ایرانی‌شهری پس از امتناع تحقق در اندیشه ایرانیان پس از تسلط ترکان و مغولان در ادب فارسی و به ویژه اشعار حافظ ظهور یافته است. به طور کلی طباطبایی نظریه پادشاهی آرمانی و فرهنگ ایرانی را دو عامل اصلی در تداوم ایران در طول تاریخ می‌داند. (طباطبایی، 1377)

#### 2,1,4. فلسفه سیاسی

دومین منبع اساسی تأمل در سیاست در ایران قدیم فلسفه سیاسی بوده است. فلسفه به معنای اندیشه غیر ملترزم به ادیان و اسطوره‌ها حاصل فرهنگ یونانی است. یکی از نکات قابل توجه در یونان باستان و فلسفه سیاسی در یونان باستان اهمیت "مدینه" و مناسبات مدنی است. از نظر بنیانگذاران فلسفه کانون توجه اخلاق و سیاست، مدینه‌های یونانی بودند. با توجه به اهمیت شناخت خاستگاه فلسفه سیاسی در شناخت آرای طباطبایی در اینجا لازم است شرح مختصری داده شود:

از نظر طباطبایی فلسفه زاده بحرانی بوده است که در جوامع یونانی باستان روی داده‌اند. در ابتدا در شهرهای یونان کمابیش مشابه مشرق زمین پادشاهانی حکومت می‌کردند

که "طل الله" و "فرهمند" تلقی می شدند و قدرت سیاسی و قدرت آیینی توامان داشتند. همزمان برکناری تدریجی بساط این شاهان، اساطیر اولین نزد یونانیان رنگ باختند، توجه به آزادیها بین مردم قوت یافت و در بعضی شهرهای یونان از جمله آتن حکومت شورایی (دموکراسی) برقرار شد. با زوده شدن نسبی اساطیر و اندیشه اسطوره ای در یونانیان شکل نویی از تفکر پدیدار شد که با اشکال تفکر گذشته متفاوت است و به دنبال شناخت نویی از انسان و جهان است. این تحولات در یونان و به طور خاص در آتن منجر به ظهور دسته ای از متفکران شد که سوفیست نامیده شدند. سوفیستها سخنوران توانمندی بودند که به حقیقت اعتقادی نداشتند و با قدرتی که در سخنوری داشتند وانمود می کردند که درباره هر چیزی آگاهی دارند و با اهمیتی که کلام و سخنوری در شان اجتماعی افراد داشت، آموزه هایشان طرفداران بیشمار یافت و این خود بحرانی با ابعاد سیاسی، اخلاقی و اجتماعی پدید آورد.

فلسفه دقیقا در پاسخ به این بحران در اجتماع به وجود آمد و بنیان گذار آن سقراط با تامل در انحطاط یونانیان در جستجوی راههایی برای رهایی از آن برآمد. به بیان دیگر از نظر طباطبایی در غرب، اینجا یونان باستان، پس از بروز انحطاط در جوامعشان درباره علل آن تامل کرده اند و نظریه هایی درباره آن و برای خلاصی از آن ارائه کرده اند. طرح فکری طباطبایی نیز خود قرینه ای از چنین الگویی به نظر می رسد.

از نظر فلسفه سیاسی دو فیلسوف بالاترین درجه اهمیت را در دوره اسلامی داشته اند: افلاطون و ارسطو. آثار هر دو فیلسوف به واسطه پیروان مکاتب فلسفی متاخر به جهان اسلام شناسانده شدند و به همین علت شناخت کامل و دقیقی از فلسفه خود آنان ناممکن بوده است. بعضی آرای بسط داده شده توسط پیروان بعدی این دو فیلسوف به اشتباه به خود این فیلسوفان نسبت داده شدند و بعضی آثار آنها بالکل شناخته نشدند یا به آنها توجه نشان داده نشد.

#### 1,2,1,4 افلاطون

بروز بحران در دموکراسی آتن افلاطون را به تامل فلسفی درباره سیاست واداشت. وی با بررسی انواع حکومت‌های موجود در زمان حیاتش هیچ نوع نظام حکومتی را مطابق فلسفه اش نشناخت. در عوض طرح مدینه فاضله ای را ریخت که مکان تحققش عالم مجردات

عقلی بود و شهری آرمانی بود که به نظر او بهترین نظام حکومتی قابل تصور بود. این شهر آرمانی از آن رو آرمانی بود که فقط آن را به شکل الگو یا معیاری تلقی می کرد که هر چه حکومتی به آن الگو نزدیک تر باشد برتر است ولی شاید این مدینه فاضله هیچ گاه در عالم واقعیت هستی نپذیرد (که همین وجه تمایز آرمانشهر او با اتوپیا های ایدئولوژیها است). در این شهر فلسفه مدار امور تلقی می شد و لاجرم فیلسوف شاه بود. اندیشه های افلاطون از طریق نوافلاطونیان به مسلمانان شناسانده شد و افلاطون به شکل افلاطون الهی درآمد.

#### 2,2,1,4. ارسطو

ارسطو در سیاست از استاد خود پیروی نکرد. از نظر ارسطو نظام سیاسی مطلوب نظامی است که بر مبنای مصلحت عمومی باشد. از این رو هر سه نوع حکومت پادشاهی، اشرافی و جمهوری می توانند مطلوب باشند در صورتی که با این ضابطه همخوان باشند. از دید ارسطو اخلاق ذیل سیاست قرار دارد این دلیل که سعادت فرد ذیل سعادت مدینه است. از دید ارسطو دو نوع اقتدار و دو شیوه اعمال آن وجود دارد. نخست رابطه خدایگان بنده (تغلب) و دیگری مناسبات شهروندی. از نظر وی این دو نوع فرمانروایی از بنیان متفاوتند و اگر غایت فرمانروایان سود فرمانروا باشد رابطه از نوع تغلب است و اگر به سود فرمان بران باشد رابطه سیاسی است .

#### 3,2,1,4. فلسفه سیاسی در دوره اسلامی

از نظر طباطبایی فلسفه دوره اسلامی لاجرم بسط فلسفه یونان بوده است. با ظهور بحران مشروعیت و نزاع درباره خلافت، بنیانگذار فلسفه در دوره اسلامی، فارابی، با پشت کردن به مبانی تفسیرهای نوافلاطونی و بازگشت به رساله های اخلاقی و سیاسی افلاطون و ارسطو توانست بحران فلسفه سیاسی بحران شهرهای یونانی را به عنوان فلسفه مدنی بحران خلافت اسلامی بسط دهد. فلسفه سیاسی در عصر زرین فرهنگ ایران فلسفه مدنی بوده اند ولی با پایان این عصر توجه به مدینه و مناسبات مدنی در آرای فیلسوفان به تدریج رنگ می بازد و برخلاف فیلسوفان اولیه که اخلاق را ذیل سیاست می دانستند، این رابطه تحول پیدا می کند و به تدریج رابطه عمل و نظر از گسسته می شود.

#### 2,1,4. سنت اسلامی عربی

منبع سوم اندیشه در جهان اسلام آن دسته از اندیشه‌ها است که ریشه در تاملات سیاسی فقهای اهل سنت و جماعت دارد. بر اساس این دسته دیدگاهها بعد از وفات پیامبر رهبری امت اسلامی بر عهده کسانی است که خلیفه رسول باشند و وظیفه شان اجرای کامل شریعت اسلامی است. در این گونه دیدگاهها غایت مورد نظر اجرای قوانین شریعت است. طباطبایی آثار مکتوبی را که بیانگر چنین نوع اندیشه‌هایی باشد شریعتنامه نامیده است. از طرفداران برجسته این رویکرد در اهل شریعت طباطبایی آرای ابولحسن ماوردی و فضل الله روزبهان خنجی به طور خاص مورد بررسی داده است. از نظر طباطبایی این دیدگاه در ایران هرگز چندان پرطرفدار نبوده اند و نظریه پردازان و حامیان این آرا اغلب غیرایرانی بوده اند.

#### 2,4. راه زوال

از نظر طباطبایی اندیشه سیاسی در ایران پس از اسلام بعد از یک دوره شکوفایی دچار زوال شده. به زعم او پس از هجوم اعراب مسلمان و فروپاشی شاهنشاهی ساسانی، ایران، به تعبیر دکتر زرین کوب، به دو قرن سکوت مبتلا شد که این دو قرن دوره استیلای خلفا بر ایران و دوره وقوع نهضت‌های مختلف علیه این استیلا بوده است. این دو قرن دوران دگرگونیهای ژرف در محافل ایرانی بوده است.

پس از گذشت این دوره با ظهور حکمرانان ایرانی و به طور خاص آل بویه دوره ای آغاز می شود که آن را عصر زرین فرهنگ ایران و میان پرده ایرانی نامیده اند. این دوره دوران ظهور شاعرانی چون فردوسی و دقیقی طوسی، فیلسوفانی مانند فارابی، مسکویه رازی و ابولحسن عامری و تاریخ نویسانی چون مسعودی و بیهقی است. در این دوره پس از آشنایی ایرانیان فلسفه و از سوی دیگر با الهام اندیشه‌های ایرانشهری تحولی رخ می دهد که آن را رنسانس اسلامی هم نامیده اند. در این دوران خرد ضابطه امور قرار می گیرد و شریعت بر مبنای آن ارزیابی می شود. در این دوره قدرت حکمرانان ایرانی با ترکیبی از تشیع فلسفی و اندیشه‌های ایرانشهری در برابر خلفا فزونی می گیرد تا جایی که در دوره آل بویه خلیفه دست نشانده شاه می شود.

با تسلط ترکان و همراهی خلفا میان پرده ایرانی خاتمه می یابد و جای خردگرایی دوره قبل را نوعی شریعت قشری اهل سنت و جماعت به همراهی تصوف می گیرد. نظریه پادشاهی آرمانی ایرانیان تبدیل به نظریه توجیه سلطنت مطلقه موجود می شود. این جریان با هجوم مغولان به ایران شدت می یابد. خرد ارزش و اعتبارش را در مقابل شریعت مرتبا از دست می دهد و فلاسفه مطرود می شوند و اهل تصوف به متفکران قوم تبدیل می شوند. در این دوران ساحت‌های فلسفه، شریعت و عرفان در هم می آمیزد و تامل عقلانی غیرممکن می شود و لذا جستجوی راهی عقلانی برای درک انحطاط و ارائه راهکاری برای چاره آن دچار امتناع می شود.

#### 4- نظریه انحطاط تاریخی ایران

برای درک مفهوم نظریه انحطاط در دستگاه فکری طباطبایی شناخت دیدگاه او نسبت به تاریخ غرب ضروری است. از نظر او تجدد در غرب وقتی شروع شد که در پایان قرون وسطی با پدید آمدن بحرانهای عمیق اجتماعی، سیاسی در اروپا فیلسوفان، تاریخ نویسان و به طور کلی عالمان قوم، برای مثال ماکیاولی، با بررسی وضعیتی که خود به آن دچار بودند و مطالعه درباره علل افول و سقوط ملل باستان توانستند که نظریه انحطاطی ایجاد کنند که با استفاده از آن وضعیت منحنی خود را تبیین کنند. پدید آمدن نوزایش در غرب حاصل همین فرایند بود. (طباطبایی، 1380) (به نظر طباطبایی در غرب بر خلاف ایران نظریه پردازی درباره انحطاط مسبوق به سابقه بوده است و برای مثال ایجاد فلسفه در آتن پاسخی به این نیاز بوده است).

در ایران بر خلاف غرب اندیشمندان سیاسی در ایجاد نوعی چارچوب فکری برای درک و تحلیل انحطاط ناتوان بوده اند. به نظر طباطبایی علت این ناتوانی فی الواقع زوال اندیشه سیاسی است که طی فرایندی که در پیش گفته شد راه تفکر عقلانی در امر سیاسی را بسته است.

کار طباطبایی کوششی است در جهت ایجاد چارچوبی عقلانی برای درک وضعیت تاریخی ایران. طباطبایی با تعقیب اندیشه سیاسی ای در تاریخ در تلاش است که به چنین نظریه ای دست یابد. غایت تلاشهای او به نتیجه رساندن همین پروژه فکری است و این هدف را به ویژه با تالیف مجموعه کتابهای تاملی در باره ایران (که کتابهای "مکتب تبریز و

مبانی تجدد خواهی" و "مبانی نظری مشروطه خواهی" از آن تا به حال به طبع رسیده اند)، دنبال کرده است، ولی تا به حال از سوی ایشان نظریه ای منسجم چنان که خودش در جستجویش هست تدوین نشده است. با وجود این وی در خلق مفاهیم جدید و طرح مسائل بسیار فعال بوده است و در هر زمینه که قلم زده است، چالش آفرین بوده است که در زیر به مفرداتی از آن اشاره می شود.

## 5- برخی دیدگاههای طباطبایی

### 5-1- درباره اندیشه سیاسی ایرانی شهری

یکی از جنبه های تاثیر گذار در مجموعه فکری طباطبایی توجه به ایران باستان و اندیشه های سیاسی ملهم از آن دوران است. وی نظریه شاهی ایران را عملاً تاثیر گذارترین گرایش اندیشه سیاسی در تاریخ ایران می داند که بعد از فروپاشی شاهنشاهی ساسانی و دوره اسلامی نیز به حیات خود ادامه داده است هر چند که در این دوره به تدریج از نظریه شاهی آرمانی به نظریه سلطنت مطلقه تبدیل شده است.

طباطبایی شاهنشاهی ایران باستان را "استبداد شرقی" مطابق نظر ویتفولگ نمی داند. وی هم‌نوا با امیل بنونیست عقیده دارد که در شاهنشاهی باستانی ایران هیچ چیز به اندازه اجرای قانون جذاب نبوده است. به زعم او شاهنشاهی ایرانیان، شیوه فرمانروایی بر سرزمین گسترده ای با اقوامی با زبانها و آداب و رسوم گوناگون بوده است که به تدریج، با حفظ تنوع و کثرت خود، ملت واحدی را تشکیل داده اند و در این وحدت "ملی" اقوام ایرانی و مهاجران به سرزمینهای ایرانی، "شاهنشاهی" به عنوان نهادی عمل می کرد که وظیفه آن ایجاد وحدتی پایدار، تامین مصالح همه اقوام با حفظ خودگردانی آنها بوده است و مطابق نظر هگل شاهنشاهی ایران را یک امپراطوری متشکل از چندین دولت می داند که به هم وابسته بوده اند ولی هر کدام شخصیت خاص، رسوم و حقوق خود را حفظ کرده است. (طباطبایی، 1380)

### 5-2- تداوم تاریخی ایران

از نظر طباطبایی تداوم تاریخی ایران زمین با انحطاط آن همراه بوده است یعنی ایران زمین توانسته است پابرجا بماند ولی در عوض در مراحل مختلفی قسمتهایی از وجودش در

این راه فرسوده شده یا دگرگون شده اند. به نظر طباطبایی ایرانیان در مقابله با مهاجمان ترک و تاتار به مصالحه دست زده اند تا باقی بمانند در عوض به انحطاط دچار شدند. به این ترتیب نظریه شاهی آرمانی ایرانی پس از این برخورد تبدیل به نظریه سلطنت مطلقه شده است. به نظر طباطبایی هر نظریه ای برای انحطاط ایران نیازمند نظریه ای برای تداوم تاریخی ایران است. به نظر او در دوره تسلط ترکان و مغولان دیدگاه ایرانشهری که مجال بروز در دنیای بیرونی پیدا نکردند در شعر و ادب ایرانی متجلی شدند. به نظر او در این دوره اندیشه های ایرانشهری از اشعار حماسی مانند شاهنامه به اشعار عرفانی و از عالم واقع به جهان خیال کشیده شده اند. از نظر طباطبایی شعر حافظ آینه تمام نمایی از این فرآیند در این دوره تاریخی است. (طباطبایی، 1380)

### 5-3- بعضی علل تاثیرگذار در انحطاط ایران

طباطبایی در تاملی درباره انحطاط تاریخی ایران، نقش بعضی عوامل را محوری دانسته است. این عوامل در طول تاریخ ایران کمابیش همیشه حضور داشته اند. از نظر طباطبایی برخی از این علل و اسباب انحطاط ایران عبارتند از:

- 1- تنشهای آیینی- فرهنگی
- 2- تنش میان فرمانروایی و فرهنگ ایرانی
- 3- تنشهای میان ایران و انیران
- 4- تنشهای میان فرهنگ ملی و آیینهای بیگانه
- 5- پیامدهای تنش سیاسی در نظام اقتصادی
- 6- تنشهای میان ایرانیان و ایران (طباطبایی، 1380)

### 5-4- سنت در ایران اسلامی و غرب

از دید طباطبایی ساختار سنت اروپای مسیحی و جهان اسلام تفاوت ساختاری وجود دارد و این تفاوت در ساختار این ادیان موجب می شود که مسیر حرکت در هر یک از آنها به سوی توسعه و تجدد متفاوت باشد. به نظر او دستگاه مفاهیمی که در غرب برای گذار به تجدد ساخته شده است برگرفته و متناسب با سنت مسیحی بوده و گسست در غرب گسست در تداوم سنت بوده است در حالی که در ایران ورود به جهان مدرن در آشنایی با جامعه مدرن غربی بوده است و در حالی صورت گرفته که در آن سنت تصلب یافته بوده و

امکان نوزایی در آن از بین رفته بوده است لذا گسست در ایران گسست در گسست بوده است.

به نظر طباطبایی، مسیحیت به این علت که دیانت تجسد است، دیانتی قدسانی است که در آن عالم محل ظهور جلال خداوندی است و تنها در آن، ساحت "قدسانی" اعتبار دارد و "دنیا" امری اعتباری است. به این ترتیب در آن همه امور ذیل دیانت قرار می‌گیرد. به همین علت حتی ازدواج قدسانی و جاودانی است و تاریخ نویسی نیز تاریخ نویسی قدسانی یعنی شرح ظهور و بطون امور قدسانی و قلمروی ایمان است و قلمروی عرف در آن وجود ندارد. سکولاریزاسیون از نظر طباطبایی به معنای ایجاد قلمرویی برای عرف بوده است که به علت فوق الذکر در قرون وسطی جایگاهی نداشته است و ایجاد غایت آن ایجاد تعادل بین دین و دنیا بوده است و با ایجاد قلمروی به نمودهایی از تمدن "جاهلی (مقابل مسیحی)" و فرهنگ رمی در جامعه مجوز حیات داده شد که این فرایند را نوزایش می‌نامیم. (طباطبایی، 1380)

به نظر طباطبایی الهیات مسیحی چنان دستگاهی از مفاهیم خلق کرد که با عرفی کردن آنها به خدمت نظریه پردازی برای دولت ملی در آمدند. در الهیات مسیحی، مسیح دو جسم دارد: جسم لطیف و جسم کثیف. کلیسا تجسم جسم لطیف مسیح در نظر گرفته می‌شد و مسیح سر آن جسم به شمار می‌رفت و از طرفی مسیح زوج و کلیسا زوجه او تصور می‌شد. پس از به وجود آمدن جدال تنصیب بین امپراطور و پاپ برای تثبیت اقتدار دنیوی و مرجعیت اخروی این مفاهیم شکلی عرفی گرفتند: در برابر رابطه شاه و کلیسا، کشور، جسم لطیف پادشاه تصویر شد و در عین حال سر و زوج او نیز شد. پادشاه مانند مسیح جسم کثیفی داشت که دچار کون و فساد می‌شد و جاودانی نبود ولی از طرف دیگر جسم لطیفش در عوض جاودانی می‌ماند. از پیامدهای نظریه دو جسم پادشاه آن بود که میان "شخص" و "مقام" تمایز ایجاد شد و زمینه برای نهاد سازی فراهم آمد. بر خلاف اروپا در ایران به علت فقدان دستگاه مفاهیمی مشابه الهیات مسیحی ساختار فکری مشابهی که قابل عرفی شدن باشد ایجاد نشد. (طباطبایی، 1380)

از نظر طباطبایی، از آغاز، اسلام بر خلاف مسیحیت، دیانتی سکولار بوده است. برخلاف مسیحیت، در اسلام، بین دین و دنیا، قلمروی شرع و قلمروی عرف، تعادل وجود داشته است. اسلام، برخلاف مسیحیت، تمامی مظاهر دوره جاهلیت (پیش از اسلام) ایرانیان را نابود

نکرد و اندیشه، شعر و دانش‌های دوران ماضی در دوره اسلامی موجود ماندند و در دوره‌هایی شکوفا ماندند. اما اسلام با تبدیل اهل تصوف به متفکران قوم و به طور عمده با ظهور محمد غزالی و در دوره تسلط ترکان و هجوم مغولان قدسانی شد. (طباطبایی، 1380)

به نظر طباطبایی به این علت که اسلام در تمایز با مسیحیت، دیانتی مبتنی بر شریعت بود، می‌توانست نظریه حکومت قانون تاسیس کند ولی به علت این که بین فقه، به عنوان حقوق مدنی و نظریه خلافت اهل سنت به عنوان "حقوق عمومی" شکاف ایجاد شد این امر محقق نشد. به نظر او در ایران به علت بازتولید نظریه ایران‌شهری سلطنت، با این که فقه نظام حقوقی حاکم بر مناسبات جامعه بوده است ولی نهاد سلطنت در بیرون نظام مدنی اسلام عمل می‌کرده است. در بیرون از قلمروی تمدن ایرانی هم از همان سده نخست نظریه خلافت در عمل میل سلطنت پیدا کرده است و به تدریج تحت تاثیر الگوی ایرانی و بیزانسی سلطنت بازسازی شده است و پیاده شدن این دو الگو در جهان اسلام عملاً مانع ایجاد حکومت قانون شدند. (طباطبایی، 1380)

از نظر طباطبایی به این علت که ورود ایران به دوران مدرن با سنت آن هیچ ارتباطی نداشته است و به یک باره از قرون وسطای چند صد ساله ناگهان قدم به آستانه جهان جدید نهاده است، با بحرانی در حوزه اندیشه مواجه شده است که راه حلی متناسب تا به حال برای درمان آن ارائه نشده است. از نظر طباطبایی یکی از مهمترین مشکلات تاریخی ایران نبود دستگاه مقولات و مفاهیم متناسب با دوران بوده است. (طباطبایی، 1384)

## 5-5- دولت ملی و مشروطه

از نظر طباطبایی تا انقلاب مشروطه شکل‌گیری "دولت ملی" در ایران امکان پذیر نبوده است. وی مطابق نظر جوزف استیر بر این عقیده است که دولت جدید زمانی قوام می‌یابد که اجتماع انسانی ثابت و پابرجایی در زمان و مکان به وجود آمده و آنگاه شالوده‌ای برای دولت فراهم آورد سپس نهادهایی سیاسی مستقل از اشخاص و کمابیش دائمی ایجاد شوند که بتوانند به رغم دگرگونی در رهبری و نوساناتی که در میزان همکاری گروه‌های فرعی ایجاد می‌شود، پابرجا بمانند، نهادهایی که پیدایش نوعی تخصص در اداره امور عمومی و بنابراین، کارایی روند سیاسی را امکان‌پذیر و احساس هویت گروهی را تقویت کنند. آنگاه که چنین نهادهایی پدیدار شوند، به نقطه ایجاد دولت می‌رسیم و ضابطه دیگر

در ایجاد دولت جدید انتقال وفاداری گروه از خانواده، جماعت یا سازمان مذهبی به دولت، به گونه ای که دولت از اقتداری معنوی برخوردار شود و بتواند ساختار نهادی و برتری نظری خود را حفظ کند. طباطبایی بر اساس این ضوابط دولت صفوی را به این دلیل که در آن نهادهای پایدار موجود نبوده دولت ملی نمی داند و به همین دلیل به نظر وی ایران صفوی اگرچه "یکی از قدرتهای کمابیش بزرگ درگیر در مناسبات سیاسی جهانی بود، اما از سوی دیگر، در برابر سیطره منطق مناسبات جدید از خود پایداری نشان می داد. در این دوره، ایران زمین، در درون دنیای جدید و در عین حال، در بیرون آن قرار داشت." (طباطبایی، 1380، صفحه 116)

از دیدگاه طباطبایی مشروطه و توجه به اندیشه سیاسی مشروطه خواهان اهمیتی حیاتی دارد. از این رو وی برخی روشنفکران مانند عبدالکریم سروش را به علت غفلت از مشروطه نکوهش می کند. از دید او ایران با مشروطه در آستانه جهان مدرن قرار گرفت. طباطبایی با نشان دادن سیر فکری و تاریخی انجام شده پس از شکست ایران در جنگهای ایران و روس از دارالسلطنه تبریز عباس میرزا و صدارت قائم مقام فراهانی تا امضای فرمان مشروطیت، نظریات روشنفکران و روحانیون صدر مشروطه را بررسی کرده است. طباطبایی نقش علمای مشروطه خواه و رجالی از نوع یوسف خان مستشارالدوله را در نظریه پردازی درباره مشروطه کلیدی می داند که به آن غفلت شده است. از نظر طباطبایی اهمیت این افراد در تبدیل فقه به نظام حقوقی جدید بوده است. از نظر او این اقدام، اقدامی یگانه در حرکت به سوی مدرنیته در جهان اسلام بوده است. این اقدام از این رو از دید طباطبایی مهم است که آن را در راستای دیدگاه وی در بهره برداری از امکانات دستگاه مفاهیم سنت به صورت عرفی شده و پرهیز از به کارگیری مفاهیم و چارچوبهای غرب مسیحی است که با وضع ایران سازگاری ندارند.

طباطبایی عامل شکست مشروطه را در نگاه گرفته بردارانه روشنفکران صدر مشروطه و گرفته برداری آنها از مفاهیم و مقولات برگرفته شده از الهیات عرفی شده مسیحی می داند و از این لحاظ با بعضی از دیدگاههای روشنفکران صدر مشروطه و حال مخالفت می نماید. (طباطبایی 1384)

## 6- تحلیل و نقد

در آرای طباطبایی اغلب با عنصری ایرانی در مقابل عنصری غربی و عنصری اسلامی مواجهیم که اغلب با هم در تلاطم و تضادند. از سویی طباطبایی تعلق خاطر آشکاری به هر آنچه که به گذشته باستانی ایران مربوط است از خود نشان می‌دهد. وی تقریباً هر جا و هر چه را که در یونان باستان می‌بیند بی‌درنگ چیزی را در تقارن آن را در ایران باستان می‌یابد و گاه به این هم اکتفا نمی‌کند و نوع یونانی را در اصل برگرفته از نوع ایرانی می‌داند. برای مثال نظریه پادشاهی آرمانی ایرانی را در مقابل آرمانشهر افلاطون که حاصل تاملات فلسفی شخصی افلاطون بوده است قرار می‌دهد. در حالی که نظریه پادشاهی آرمانی ادعایی طباطبایی هیچ‌واضع مشخصی ندارد و هیچ‌گاه به صورت دقیق صورت بندی نشده بوده است و کار را به آنجا می‌رساند که گویا افلاطون با آشنایی که با نظریه شاهی آرمانی پیدا کرده بوده به ایده مدینه فاضله دست یافته است.

به نظر می‌رسد که روایت طباطبایی از تاریخ ایران اغلب در راستای توجیه دیدگاه‌هایش، گزینش و چینش شده است. در تاریخ دوره اسلامی به شیوه‌ای که طباطبایی روایت می‌کند، آنچه "رئس‌النسب اسلامی" نامیده شده پدیده‌ای تماماً ایرانی است. به روایت او این ایرانیان بودند که با اتکا به "خرد ایرانشهری" و فلسفه یونان نظام‌هایی خردگرا بنیاد کرده‌اند و به آنچه در دوره بعضی از خلفا در جهت تقویت علم و هنر انجام شده است و نهضت ترجمه متون در دوره آنان کمابیش بی‌اعتنا است. گویی آنچه دوره زرین فرهنگ ایران نامیده شده است بدون مقدمه در تاریخ ظهور کرده است.

طباطبایی معتقد است که نظریه شاهی آرمانی ایران با سلطه ترکان و مغولان در مسیر زوال، به نظریه‌ای برای توجیه سلطنت مطلقه تبدیل شده است و پادشاهی شاهی چون ملک‌شاه سلجوقی را در مقایسه با پادشاهی آرمانی ایرانی منحط می‌داند. حال سوال اینجا است که چه تفاوت عملی بین نظام حکومتی شاهان ساسانی مثلاً انوشیروان به عنوان یک نمونه نزدیک‌تر به شاهی آرمانی و نظام حکومتی شاهی سلجوقی فی‌المثل ملک‌شاه وجود دارد؟ جدا از ترک بودن شاه و تغییر دیانت از دیانت زرتشت به آیین اسلام چه تمایز اساسی بین دو نظام هست؟ اگر پادشاهان ساسانی از دوره‌ای یا از ابتدا منحط بوده‌اند چه زمانی دقیقاً حکومت ایران با این نظریه هماهنگ بوده است؟

طبباطبایی در آثار خود دایما درباره "اندیشه ایرانشهری" بحث می کند ولی هیچ گاه به طور کامل آن را تبیین نمی کند و درباره بخش سیاسی اندیشه ایرانشهری یعنی "نظریه شاهی آرمانی" نیز وضع کم و بیش بر همین منوال است. وی شاه ایرانشهری را خودکامه نمی داند و از نهاد سلطنت در مدل ایرانشهری به "دولت دولتها" نام می برد و آن را ضامن وحدت در کثرت اقوام و آیین های ایرانی و ملتزم به نوعی قانون می داند ولی چندان توضیح روشنگری برای ادعاهای فوق ارائه نمی دهد.

قاضی مرادی با رد نظر طبباطبایی درباره مستبد نبودن شاهنشاهی ایران باستان، یک ضابطه مهم را در تشخیص استبدادی بودن یا نبودن نظامهای حکومتی را در این می داند که حکومتهای استبدادی حکومت بر مردم است نه بر سرزمین و با توجه به رابطه رمه-شبان که در پادشاهی ایران باستان موجود بوده آن نظامها را استبدادی می داند و نظر طبباطبایی که خلط نبودن مرجعیت سیاسی و مرجعیت دینی در شاهنشاهی ایرانی بیانگر خودکامه نبودن آن می داند، رد می کند. به علاوه با پیگیری تاریخی سلسله های شاهی دوران باستان، دین و دولت را در شاهی ایرانی پیوسته می داند. (قاضی مرادی، 1382)

قاضی مرادی با بررسی سلسله های شاهی باستان، سرشت این حکومتها را بیشتر دورانها نافی مدل وحدت در تنوع ادعایی طبباطبایی می داند. برای مثال در حکومت ساسانی با غلبه اردشیر بابکان بر حاکمان محلی به وجود می آید، حاکمان ملتهای تابعه از شاهزادگان ساسانی انتخاب می شدند و نه از خود آن ملتها، از نظر مذهبی نیز، آیین زردشتی به عنوان دین رسمی متمرکز بر مردم تحمیل می شده است و پیروان سایر ادیان آزار و اذیت می شده اند. (قاضی مرادی، 1382)

اصغر شیرازی نیز بر این نظر است که طبباطبایی به اندیشه سیاسی ایرانشهری جانبدارانه نظر داشته است و روایت طبباطبایی از ایران پیش از اسلام را اغراق شده می داند. به نظر شیرازی، طبباطبایی به عناصر منحط و مستبد اندیشه ایرانشهری توجه نمی کند. همچنین، به نظر وی عناصر اندیشه ایرانشهری هرگز توسط طبباطبایی به درستی تبیین نشده اند. (شیرازی، 1382)

شهرام اسلامی غایت بررسی تاریخ به طور اعم و تاریخ اندیشه سیاسی را به طور اخص تدوین فلسفه تاریخ می داند. به نظر اسلامی در کانون هر فلسفه تاریخی یک عنصر متافیزیکی وجود دارد که عامل بقا و قوام آن است. وی اندیشه ایرانشهری را عنصر

متافیزیکی اندیشه طباطبایی می‌داند که طباطبایی تحولات تاریخ و تاریخ اندیشه سیاسی را در رابطه با آن بررسی می‌کند. (اسلامی، 1382)

مفهوم سنت از دیدگاه طباطبایی با سنت از دیدگاه سنت مداران (traditionalist) متمایز است. طباطبایی کلیه مفاهیم و مقولات شکل گرفته حول "کتاب" و اندیشه‌های فلسفی و ایران‌شهری عصر طلایی فرهنگ ایران را مبنای تلقی خود از سنت قرار داده است و به این دوره به عنوان مبدا سنت نگاه می‌کند در حالی که سنت مداران به لایه قدسی مشترکی بین ادیان الهی و همچنین آرای بعضی حکیمان قائل اند که مفهوم سنت را معادل آن می‌دانند و از این لحاظ مفهوم "سنت" (tradition) و مفهوم لغت عربی "الدین" را معادل می‌دانند. طباطبایی با علم و اشاره به این تفاوت در تعاریف گاهی از این لغات در معنای مختلف استفاده می‌کند.

مفهومی که طباطبایی از نسبت اسلام و سکولاریسم ارائه می‌کند محل بحث فراوان بوده است. بسیاری از منتقدان مفهوم مراد از سکولاریزم را مفهوم رایج آن منطبق نمی‌دانند. آنچه طباطبایی در این مورد بیان می‌کند ظاهراً به این معنی است که با توجه به سرشت متفاوت دو دیانت اسلام و مسیحیت، نمی‌توان رویکردهای مشابهی را با آنچه در غرب مسیحی به کار رفت در ایران اسلامی پیاده کرد. در عالم مسیحیت به علت نبود منطقه فراغ برای مفاهیم غیر مسیحی (جاهلی) نیازی به تعادل به وجود آمده بود که با عرفی کردن بعضی مفاهیم و مقولات از پیش موجود در دستگاه الهیات مسیحی انجام شده است. به نظر طباطبایی به علت تفاوت چارچوبها با غرب راه حل متفاوت خواهد بود و آنچه که پیشنهاد می‌کند ظاهراً عرفی کردن فقه است و راهی که بعضی علمای مشروطه پیش نهاده اند را از همین دیدگاه تایید می‌کند.

### نتیجه گیری

سید جواد طباطبایی با نگاهی فلسفی به تاریخ ایران در جستجوی علل انحطاط ایران برآمده است. طباطبایی علل ضعف و عقب ماندگی ایران را نسبت به غرب در ساحت اندیشه بررسی می‌کند و با اعتقاد به لزوم دستیابی به راهکاری خاص و متناسب با اقتضانات ایران به سوی توسعه و با تأمل بر تاریخ ایران با خلق مفاهیمی جدید سعی در ایجاد دستگاه فکری است که در نهایت نظریه ای برای انحطاط ایران ایجاد کند و با استفاده از آن راهی

## سومین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت

واکاوی مفاهیم و نظریه‌های رایج توسعه و تجارب ایران و جهان: به سوی نظریه اسلامی ایرانی پیشرفت

ارده‌بشت و خرداو ۱۳۹۳

برای ایران به سوی تجدد باز شود. حاصل این تلاشهای فکری اگرچه که تا کنون قابل ملاحظه بوده اند ولی طباطبایی تاکنون به سرمنزل مقصود نرسیده است.

### منابع

1. طباطبایی، جواد. (1368). درآمدی بر تاریخ اندیشه سیاسی ایران. تهران. انتشارات کویر.
2. طباطبایی، جواد. (1375). خواجه نظام الملک. تهران. انتشارات طرح نو.
3. طباطبایی، جواد. (1380). دیباچه ای بر نظریه انحطاط ایران. تهران. موسسه نگاه معاصر.
4. طباطبایی، جواد. (1384). مکتب تبریز و مبانی تجدد خواهی. تبریز. انتشارات ستوده.
5. قاضی مرادی، حسن. (1382). نقض وحدت در تحمیل یکسانی. کتاب توسعه، سال دوازدهم، شماره 12.
6. ترابی فارسانی، سهیلا. (1383). نقد کتاب دیباچه ای بر نظریه انحطاط ایران. کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، شماره 79.
7. طباطبایی، جواد. (1383). زوال اندیشه سیاسی در ایران. تهران. انتشارات کویر.